



شاہنامہ پروہی

چہ خوش گفت فردوسی پاکزاد

دکتر میر جلال الدین کزازی

انتشارات خانہ اندیشندان علوم انسانی

شاهنامه پژوهی

دکتر میرجلال الدین کزازی

سرشناسه	: کزازی، میرجلال‌الدین، ۱۳۲۷-
عنوان و نام پدیدآور	: شاهنامه پژوهی / نویسنده: جلال‌الدین کزازی؛ (ویراستاران: الهام روستائی‌راد، صادق معین‌صمدانی).
مشخصات نشر	: تهران: نشر خانه اندیشمندان علوم انسانی ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۲۰۸ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۵۸۱-۰-۰
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا	
موضوع	: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ ه.ق. شاهنامه-- نقد و تفسیر
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۴ ق.-- تاریخ و نقد
شناسه افزوده	: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ ه.ق. شاهنامه. شرح
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۴ ش ۲/ک ۴۳/PIR۴۴۹۵
رده‌بندی دیویی	: ۸۴۲۱/۱
شماره کتاب‌شناسی ملی:	: ۳۹۰۰۳۰۴



تهران: خیابان استاد نجات‌الهی، نبش ورشو، پلاک ۲ - تلفن: ۸۸۹۱۱۶۱۱

عنوان کتاب:	شاهنامه پژوهی
نویسنده:	میرجلال‌الدین کزازی
ویراستاران:	الهام روستائی‌راد - صادق معین‌صمدانی
ناشر:	انتشارات خانه اندیشمندان علوم انسانی
چاپ: اول:	۱۳۹۴
تیراژ:	۱۰۰۰ نسخه
چاپ:	چاپخانه دیبا
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۹۵۵۸۱-۰-۰
قیمت:	۱۲۰۰۰ تومان

فهرست

مقدمه	۷
نشست اول: خرد در اندیشه‌های فردوسی	۹
نشست دوم: داستان جمشید و فریدون	۲۹
نشست سوم: مازهای راز در شاهنامه	۴۷
نشست چهارم: داستان ضحاک و کاوه	۶۹
نشست پنجم: اسطوره و حماسه در شاهنامه	۹۱
نشست ششم: داستان رستم و سهراب	۱۱۱
نشست هفتم: داستان رستم و اسفندیار	۱۳۳
نشست هشتم: داستان سیاوش	۱۵۵
نشست نهم: کیانیان در شاهنامه	۱۷۵
نشست دهم: باورهای دینی فردوسی در شاهنامه	۱۹۳

مقدمه

گروه زبان و ادب پارسیِ خانه‌ی اندیشمندان علوم انسانی از سال ۱۳۹۰ همزمان با گشایش این مرکز فعالیت‌های خود را در زمینه‌ی برگزاری دوره‌های فاخر ادبی آغاز کرد. یکی از پرطرفدارترین دوره‌های برگزار شده در این گروه، دوره‌ی ده نشست شاهنامه‌پژوهی استاد گرانمایه، جناب آقای دکتر میر جلال‌الدین کزازی بود که با حضور علاقه‌مندان در محورها و موضوعات ذیل برگزار شد: خرد در اندیشه‌ی فردوسی، داستان جمشید و فریدون، مازهای راز در شاهنامه، داستان ضحاک و کاوه، اسطوره و حماسه در شاهنامه، داستان رستم و سهراب، داستان رستم و اسفندیار، داستان سیاوش، کیانیان در شاهنامه و باورهای دینی فردوسی در شاهنامه.

کتاب پیش رو، حاصل سخنان گهربار ایشان در این دوره‌ی پژوهشی است تا آن دسته از علاقه‌مندان که به هر دلیل نتوانسته‌اند در این دوره‌ها حضور یابند، از طریق مطالعه‌ی آن با مفاهیم ژرف شاهنامه‌ی فردوسی از زبان دکتر کزازی آشنا شوند؛ چرا که یکی

از هدف اصلی تشکیل گروه ادبیات فارسی خانه اندیشمندان علوم انسانی، ایجاد امکان برابر در جهت آشنایی با مفاهیم عمیق فرهنگ و ادب پارسی برای همه‌ی اقشار علاقه‌مند به ادبیات است که به هر دلیل امکان بهره‌گیری از اساتید و اندیشمندان علوم انسانی در فضای دانشگاهی را ندارند، اما این گروه به پیشخوانه‌ی همه‌ی اساتید برجسته ادبیات و به یاری شورای علمی، آقایان دکتر احمد تمیم‌داری، دکتر منوچهر اکبری، دکتر محمدحسن حسن‌زاده‌نیری، دکتر روح‌ا... هادی، دکتر حسن ذوالفقاری، دکتر نعمت‌ا... ایران‌زاده، دکتر عباسعلی وفایی، دکتر غلام‌علی فلاح و سرکار خانم دکتر محبوبه مباشری همواره در جهت اعتلای فرهنگ جامعه از طریق ارتباط مؤثر با اندیشمندان علوم انسانی گام برداشته است.

امید آنکه خوانندگان این اثر فاخر، با نقد و نظر خود یار و یاور ما در پیشبرد برنامه‌های علمی و فرهنگی این نهاد نوپا باشند.

عبدالرحیم نیکخواه

دبیر گروه زبان و ادب پارسی

خانه‌ی اندیشمندان علوم انسانی

نشست اول

«خرد در شاهنامه فردوسی»

شاهنامه، نامه فرهنگ و منش ایرانی است. ایران در شاهنامه، بیش و به از هر شاهکار دیگر ادبی و هر هنجار فرهنگی بازتافته است. شاهنامه، نامه‌ی هزاره‌هاست. اگر بسیار فراخ بنگریم، چستی ما چونان ویرانه‌ای در گرو شاهنامه است؛ چه بدانیم، چه ندانیم و چه بخواهیم، چه نخواهیم. اینکه شما این گونه هستید، باز می‌گردد به جهان ایرانی که تنها در شاهنامه یافتنی است.

شاید کسی بگوید: ایران ما از کهن‌ترین روزگاران تاکنون سرزمین سخن بوده است و شاهکارهایی بزرگ و بی‌همانند در این سرزمین پدید آمده است. رازنامه‌هایی چون مثنوی مولانا، در پیوسته‌های سنایی و عطار، بزم‌نامه‌هایی چون: پنج گنج نظامی و دیگر داستان‌سرایان بزمی، رزم‌نامه‌هایی دیگر - بلند و ارجمند - چون؛ گرشاسب‌نامه اسدی طوسی، بهمن‌نامه‌ی ایران شاه ابوالخیر، سام‌نامه خواجه‌ی کرمانی، فرامرزنامه، برزنامه، آذرگشسب‌نامه و بانو گشسب‌نامه. پس

چرا جهان ایرانی را تنها در شاهنامه می‌توان و می‌باید جست! و از آن میان خرد ایرانی را، که امروز زمینه سخن ماست.

پاسخ این است: در همه‌ی آن شاهکارها که هر کدام از آنها به تنهایی مایه‌ی نازش و سرافرازش هر ایرانی است، پرتویی و بازتابی، نمودی و نشانی، سویی و رویی از چیستی ایرانی فرا پیش نهاده شده است. تنها در شاهنامه است که ما چیستی را در همگی آن می‌توانیم یافت. من بر آنم؛ بارها گفته‌ام و نوشته‌ام که اگر در سپیده دم ادب دری در ایران پس از اسلام، شاهنامه سروده نمی‌شد، هیچ‌کدام از شاهکارها آن‌چه هست، نمی‌توانست بود. همه‌ی آن شاهکارها؛ رازنامه، بزم‌نامه، رزم‌نامه، اندرزنامه، گونه‌ها و کالبدهای دیگر سخن پارسی - اگر همچنان فراخ بنگریم و فراگیر - گزارش‌ها و گسترش‌هایی است از آن‌چه به شیوه‌ایی نهانی و نهادین، برین و گوهرین در شاهنامه آورده شده است. پس اگر ما که ایرانی هستیم یا هر دوست‌دار ایران که نیرانی (غیر ایرانی) است بخواهد به این دو پرسش بنیادین پاسخی زیبنده و درخور بدهد که ایران چیست و ایرانی کیست، به ناچار باید در شاهنامه بپژوهد، بکاود و بیاندیشد و آن را به بسندگی بشناسد، تا بتواند راهی به جهانی شگفت‌انگیز، جاودانه، فسون‌بار و بی‌مانند ببرد که جهان ایرانی است. این را گفتم که بر شما روشن بدارم که چرا می‌انگارم که سنجه‌ی ایرانی بودن، دوستداری شاهنامه است. از دید من؛ شما که در این پسین گاهانه پاییزی از راه‌های دور و نزدیک بدین جا آمده‌اید، دشواری‌های راه را در شهری پر هنگامه مانند تهران برتافته‌اید، ایرانیانی هستید ناب، نژاده، راستین و سرشتین. چه خود

بدانید و چه ندانید، در تهران از جایی به جایی رفتن، خود، کاری است؛ حماسی و پهلوانی. از همین رو است که من اگر ناچار نباشم، به تهران نمی‌آیم. چون از سویی آن انبوهی و آن گره‌های کور را در خیابان‌های تهران بر نمی‌تابم و از سویی دیگر، آن دود و دم را که هوای پاک را از تهرانیان دریغ داشته است. درود بر شما! به هر روی بر نهاده شده است که ما ده دیدار با شما داشته باشیم. برنامه‌ی این دیدارها را کسانی ریخته‌اند که آنها را سامان داده‌اند. من نیز کار را یکسره به آنان سپرده‌ام بر پایه پسند خویش یا نیازی که می‌انگاشته‌اند باید برآورده بشود. این را هم راست و روشن به شما بگویم که من از این برنامه هنوز آگاهی ندارم؛ از همین روی بود که در آستانه در پرسیدم که امشب چه می‌بایدمان گفت. گفتند: سخن درباره «خرد» است. خرد در شاهنامه، سرآغازی است ستوده و خجسته. در هر دیدار که در همین زمان انجام خواهد گرفت، ما به زمینه و قلمروی در شناخت شاهنامه خواهیم پرداخت. با این امید که این دیدارها و گفتارها برای شما سودمند باشد و نیز راهگشای و راهنمای، و شما را برانگیزد از سویی. از سویی دیگر آن مایه و توان شناخت بسنده را به شما بدهد که بتوانید خواندن شاهنامه را بیاغازید. خواندن شاهنامه کاری خرد و خام نیست. بسیاری کسانی که می‌انگارند شاهنامه متنی است ساده، روان، روشن، به دور از هر پیچش، هر دشواری و هر آرایش. این سخن راست است و درست. اما هنگامی که ما به پیکره و برون زبان شاهنامه می‌اندیشیم، زبان شاهنامه به راستی روشن است و روان؛ به روشنی روز، به روانی رود. اگر بگویم شاهنامه

هزار سال پیش از این به زبان امروزی پارسى سروده شده است، سخنى بى پایه و برگزاف نگفتم. شما يا هر ايرانى اگر بسيارى از بيت هاى شاهنامه را بخوانيد، بى هيچ رنج و دشوارى آنها را درخواهد يافت. اگر از پاره اى ويژگى هاى كهن زباني در شاهنامه چشم بپوشيم، شاهنامه به زبان امروزي سروده شده است. چرا؟ يكى از پرمسماها در شاهنامه شناسى اين است؛ به همان سان يكى از لغزش گاه ها. كسانى به خامى و بى سرانجامى برآن رفته اند كه زبان پارسى زباني بوده است؛ ايستا. از اين روى در هزار سالى كه بر شاهنامه گذشته، اين زبان آن چنان بى دگرگونى مانده است كه ايرانيان امروز، مى توانند آن را بخوانند و دريابند. اما يك انگليسى نمى تواند سروده هاى شكسپير را بى آنكه آنها را آموخته باشد به درسى بخواند و دريابد، يا يك آلمانى سروده هاى را كه در آلمانى كهن در پيوسته آمده اند، يا يك فرانسوى سروده هاى سده هاى ميانى را به اين زبان. پرمسان و لغزشگاه اين است: كه اين كسان پويابى زبان هاى ايرانى را با ايستايى، درست به وارونگى در آميخته اند و زبان پويا را زبان ايستا دانسته اند. اگر ما امروز زبان فردوسى را بى رنج مى خوانيم، نه از آن است كه اين زبان، زبان ايستا و فرو مرده و فروفسرده بوده است؛ درست داستان وارونه است. اين ايستايى برونى، ريشه در پويابى پايدار دارد. فرهنگ پويا و پيشتاز، زباني همساز و همانند با خود را در پى مى آورد. زبان هاى ايرانى از پوياترين زبان هاى جهان بوده اند كه سرانجام به پارسى درى رسيده اند. بسيارى از هنجارها و ريختارهاى زباني، در پارسى درى به فرجام پويابى و دگرگونى خود رسيده اند؛ زيرا فراتر نمى توانستند

رفت. یک نمونه برای شما می‌آورم؛ چون نمونه‌ای زنده، زبینه و روشن‌گر است. واژه‌ای در زبان اوستایی هست؛ واژه‌ای درشت، دشوار و دژم؛ «خورنه». آن «خ» ساکن است. این ریخت در زبان پارسی از میان رفته است. ما هیچ واژه‌ای را نمی‌شناسیم که با سکون آغاز گرفته باشد. در اوستایی، پارسی باستان، حتی در زبان پهلوی، این هنجار زبانی هنوز کاربرد دارد. در پاره‌ای از گویش‌های بومی در ایران نو نیز. به هر روی، «اخورنه» بر پارسی باستان زبان هخامنشی شده است: «فرنه»، با دو ریخت به ایرانی میانه یا پهلوی رسیده است. «خُورَه»، یکی از شهرهای پرآوازه ایران در روزگار ساسانی، خوره اردشیر بوده است؛ زیرا آتشکده‌ای بزرگ در این شهر، آتش سپند را در خود فروزان می‌داشته است. این واژه با سه ریخت رسیده است به پارسی دری؛ فرَه، فرّ، فر.

بیانگارید «فر» همچنان پیوید و دگرگون بشود، چه خواهد شد؟ از آن‌چه برجای خواهد ماند؛ «فی» یا «ری». اگر «فر» بیش بکاهد یا کوتاه بشود، «ف» خواهد شد یا «ر» که واژه نیست. از این نمونه‌ها فراوان می‌توان آورد؛ اهورامزدا نام خدای ایران سرانجام شده است «هرمز». چگونه این نام بیش از آن کاسته بشود. ویژگی سرشتین ساختاری زبان شاهنامه این است که زبان سرشتین پارسی است. چگونه شاهنامه سنجه ایرانی بودن است! زبان شاهنامه هم سنجه پارسی بودن است. شما می‌توانید هر نوشته و هر سروده‌ای را با زبان شاهنامه بسنجید. هرچه بیش بدان بماند، بیش پارسی است. سخن در این بود که این زبان، زبان راستین و سرشتین پارسی که در سرودن

شاهنامه زبان فردوسی است، روشن است و روان و رسا، جایی نماند. به آسانی می‌توان این زبان را شناخت و دریافت. اما شاهنامه متنی است نهاده. من متنهای ادبی را از نگاهی فراخ به دو گونه بخش می‌کنم؛ متنهای کالبدینه، متنهای نهاده. متن کالبدینه آن است که بیشینه ساختار آن را، کالبد می‌سازد. کالبدی دارد ستبر، سخت، سُتوار. اما هنگامی که شما این کالبد را با رنج و تلاش بسیار، سفتید و شکافتید، به مغزی می‌رسید؛ اندک، تنک، مغز معنی. سروده‌های هنرورانه از این گونه است؛ مانند چاه‌های خاقانی. شما بیت‌هایی از این سخنور بزرگ را می‌خوانید، بیشینه‌ی آنها بر شما چیستان گونه می‌نماید؛ چیستانی که به رنج و تلاش می‌باید آن را گشود. زیرا آکنده از ترفندهای ادبی است. اندیشه‌های گونه‌گون که بسترهای پندار سخنور را می‌سازند. اما هنگامی این زبان دشوارِ دیریاب را آموختید و رازهای آن را گشودید، به معنایی می‌رسید بسیار ساده. در آن بیت‌ها خاقانی برای نمونه می‌خواسته است گفت که: شب رفت و روز آمد. متنهای نهاده به درست وارونه‌اند، پوسته‌ای دارند نازک و تنک که به آسانی سفته و شکافته می‌شوند. اما شما به مغزی می‌رسید، به هسته‌ای سخت، ستبر و سُتوار که به آسانی نمی‌توان آن را سفت و شکافت. سنبه‌ای می‌خواهد آنچنان که در زبانزد زبان پارسی گفته می‌شود؛ پرزور. مته‌ای باید بیابید بسیار بُرا، تا به نهادِ متن برسید. شاهنامه متنی است نهاده؛ چون نامه فرهنگ و منش ایرانی و نامه‌ی هزاره‌هاست. کسی می‌تواند نهاد و نهان شاهنامه را دریابد، که با هزاره‌های تاریخ و فرهنگ و اندیشه ایرانی و با سرگذشت

ایرانیان، دست کم به بسندگی - اگر نگوییم به ژرفی - آشنا باشد. اسطوره‌شناسی را بداند، نمادشناسی و باورشناسی ایرانی و دانش‌هایی دیگر از این دست. و گرنه در پوسته خواهد ماند و شاهنامه، دری خواهد بود که هرگز به روی او گشوده نخواهد شد. بیانگارید که از زمان زایش در این اتاق بوده‌اید و سالیانی در آن زیسته‌اید، بی‌آنکه هرگز از آن بیرون رفته باشید. درباره آن‌چه که در این اتاق هست؛ دیوارها، آسمانه (سقف)، آستانه، ابزارهایی که درون نهاده شده است، به ژرفی اندیشه باشید و آنها را به نیکی بشناسید. بگویید این میز از فلان چوب ساخته شده است، این چوب از فلان درخت ستانده آمده است با این ویژگی‌ها، یا آن رنگ چگونه به دست آمده است. اما چه سود از این دانش و آگاهی. شما سرانجام باید بتوانید آن در را بگشایید و به بیرون از این اتاق راه ببرید. زیرا آن‌چه می‌باید شناخت و دانست و بررسی و بدان اندیشید، در آن سوی در است. آنچنان که

انگلیسیان می‌گویند: behind the door

کسی که در پوسته‌ی شاهنامه می‌ماند همواره در این سوی در است. باید بی‌آغازد گشودن در را، تا دست کم بتواند نگاهی به جهان بیرون بیافکند؛ جهانی فراخ، روشن با هزاران هزار چشم‌انداز گوناگون. آن جهان، جهان ایرانی است. پس شناختن شاهنامه کاری است باریک و دشوار. صدها بار دشوارتر از شناختن چاه‌های خاقانی و هم شیوگان او، یا شناختن رازنامه‌های پارسی که رازنامه‌اند اما رازهای نهفته در آنها را بسیار آسان‌تر می‌توان یافت تا رازهای شاهنامه و دیگر متنهای باستانی و نمادین را.

این دیباچه‌ای بود بر آن‌چه از این پس می‌بایدمان کرد. اگر شما بخواهید خود را چونان ایرانی بشناسید، به ناچار باید شاهنامه را شناخته باشید. بی‌گمان می‌دانید که شناخت خویشتن، دشوارترین کار است و در همان هنگام؛ ناگزیرترین. کسی که خود را نمی‌شناسد، دیگران را نمی‌تواند شناخت. کسی که خود را نمی‌شناسد، از چیستی خویش ناآگاه است. از دیرزمان گفته‌اند: خود را بشناس تا خدای را بشناسی. این جمله‌ای بود که بر سر در پرستشگاه دلف، در یونان باستان به دبیره‌ی خوش نگاشته بودند: «خود را بشناس تا خدای را بشناسی.» ویژگی این پرستشگاه که آن را از دیگر پرستشگاه‌های آن سرزمین جدا می‌داشت و بر می‌کشید و فراتر می‌برد، این بود که نهان‌گویی در آن رازهای آینده را پیش می‌دید و پیش می‌گفت. نهان‌گویی که «پیتیا» نام داشت. نهان‌گوی آپولون، خدای خورشید و روشنائی. به‌گمان آن داستان را که هرودوت نوشته است می‌دانید؛ در جنگ‌های ابرمرد تاریخ ایران - کوروش بزرگ - با «کرزوس»؛ پادشاه لیدی. کرزوس که از تازش کوروش به سرد پایتخت این کشور بیمناک بود، کسی را با ارمغان‌های بسیار گرانبها به پرستشگاه دلف فرستاد، تا از آن نهان‌گوی بپرسد که سرانجام نبرد وی با شهریار بزرگ هخامنشی چه خواهد بود. نهان‌گوی، پاسخی دوگانه و رازآلود و تاریک به این پرسش داد. گفت: در این نبرد، پادشاهی بزرگ از میان خواهد رفت. کرزوس که بر خود شیفته بود، پنداشت که آن پادشاهی، پادشاهی هخامنشی است. با کوروش جنگید و فرمانروایی و قلمرو خود را از دست داد. به هر روی، خودشناسی آسان نیست. خودشناسی ما

ایرانیان، در گرو شاهنامه‌شناسی است. پس شاهنامه‌شناسی هم، کاری است باریک و نغز و دشوار؛ اما ناگزیر.

اما باز گردیم به کار خویش؛ به خرد در شاهنامه. اگر شما در دانشگاه دانشجوی می‌بودید، من می‌بایست آبشخورها و سرچشمه‌هایی را یک به یک برمی‌شمردم که با خواندن آنها، شاید بتوانید به آن شناخت بسنده‌ی آغازین برسید و بتوانید خواندن شاهنامه را به شیوه‌ای درست و به آیین بی‌آغازید. اما از این بخش درمی‌گذریم، مگر آنکه شما خود بخواهید. دانشجوی راستین شماید؛ چون شماید که بی‌گمان و بی‌چند و چون جوینده دانش هستید. زیرا تنها به پاس آموختن دانش بیشتر بدین جای آمده‌اید. دانشجویی شما پاکیزه از هر آلاش است. نه نمره‌ای در کار است، نه دانشنامه‌ای، نه میانگینی، نه هیچ سودی دیگر. شما آمده‌اید و زمانی هزینه کرده‌اید، نمی‌دانم شاید پولی را تا بیشتر بدانید. من همیشه کسانی چون شما را به رخ دانشجویان می‌کشم؛ می‌گویم جویندگان راستین دانش کسانی‌اند چون شما. چون شما به پاس دانش، دانش می‌جوید. پس اگر گفتند شما دانشجو نیستید، خواست من ستودن شما بود. آن کسان بیشتر به نام، دانشجویند، اما شما به کام. از این‌روی شما فرخنده فرجام خواهید بود.

بی‌گمان می‌دانید که شاهنامه، نامه‌ای است که دو گوهر و دو بنیاد در آن بیشترین ارج و ارز را دارند. بگوییم کانِ کانه‌ها، سرچشمه‌ی سرچشمه‌ها، بنیادِ بنیادها، مایه‌ی مایگان، یا در ریخت پارسی‌تر؛ مایگان مایه‌اند، مایگان مایه یعنی؛ ماده‌المواد. بی‌گمان شما از پیش با این دو گوهر، دو بنیاد و دو مایه آشنا هستید. زیرا دست کم نخستین

بیت شاهنامه را بارها شنیده‌اید. امروز هم - به نام خداوند جان خرد - استاد می‌گوید: شاهنامه را به نام دارنده و آفریننده جان و خرد می‌آغازم، زیرا که: از این برتر اندیشه برنگذرد. زیرا که اندیشه آدمی به هر پایه در شناختن و آگاهی و دانایی ژرف و توانمند باشد، فراتر از این سخن نمی‌تواند رفت. در ستایش آفریدگار فرجام اندیشیدن درباره خداوند این است که بگوییم؛ او خداوند جان و خرد است. چرا این برترین ستایش آفریدگار است؟ فرجام اندیشیدن درباره اوست، زیرا که جان و خرد برترین آفریدگار اویند. شما هیچ آفریده‌ای را نمی‌توانید یافت که برتر باشد از جان و خرد، هستی آدمی باز بسته به جان است، هستی تن او. اگر جان در تن شما نباشد، این تن بی‌بهره از زندگانی است. تن بی‌جان و جنب، با سنگ و خاک یکسان است. هستی درونی، فرهنگی و اندیشه‌ای شما و به دیگر سخن؛ هستی راستیتان در گرو خرد است. بسیاری از کسانی که جانی در تن خود دارند؛ بیشینه مردمان از این گونه‌اند. جان، در هر تنی زنده هست، اما اندک‌اند آنان که به خرد رسیده‌اند. زیرا که آن جان، از زمان پیدایی رویان یعنی جنین در زهدان مام به آدمی داده می‌شود. آدمی در جان با دیگر جانوران و گیاهان هنباز است. آن چه آدمی را آدمی می‌گرداند، آن چه مایه مردمی اوست؛ خرد است. انسان بی‌خرد جاندار است؛ اما انسان نیست. از همین روست که از دیرزمان گفته‌اند؛ انسان جاندار گویاست. آن چه این گونه جاندار را که آدمی است از جانداران دیگر جدا می‌دارد، گویایی او است. گویایی برابر است با اندیشه‌ورزی و خردمندی. گفتار؛ فرزند اندیشه است. شما بی‌اندیشه سخن نمی‌توانید.

حتی می‌توانم گفت: سخن همان اندیشه است. مرزی که آدمی را از دیگر جانداران جدا می‌دارد و باز می‌شناساند، اندیشه است و در پی آن خرد. اندیشه‌ی به آیین، بهین، راهنموده و سودمند. پریش‌اندیش، انسان نیست. اندیشه‌ی به‌سامان راهنموده، اندیشه‌ی خردورزانه است. اندیشه‌ای که از خرد برمی‌آید. سخنی که از چنین اندیشه‌ای مایه می‌گیرد، سخن راستین است؛ چون راهنما و آموزنده است و برای دیگران سودی دارد. از همین روست که فرزانه فرمند طوس هر زمان ناچار باشد، در میان این دو گوهر؛ دو بنیاد و دو مایه که زندگی آدمی در گرو آنهاست، زندگی درونی و برونی، زندگی تنی و فرهنگی، یکی را برگزیند، بی‌هیچ درنگ و دریغ «خرد» را برمی‌گزیند. زیرا در چشم او، انسان، در معنای راستین واژه، خردمند است. هر تنی و انسانی که جانی دارد، هنوز به راستین انسان نیست. هنگامی انسان می‌شود که افزون بر جان، به خرد هم دست یافته باشد. جان را به شما می‌دهند، اما خرد را خود باید پیورید و بگسترید. بیتی در دیباجة‌ی شاهنامه هست که مایه‌ی چند و چون شده است، بیتی است هنگامه‌ساز که بیشتر آن را درست نمی‌خوانند. چون درست نمی‌خوانند، نمی‌توانند گزارشی درست از آن بدست بدهند. آن بیت این است، بیتی که استاد در آن جان و خرد را با هم می‌سجد:

خرد، تیره و مرد، روشن روان به گیتی نباشد دمی شادمان
بیت را باید بدین‌گونه خواند: نهاد جمله مرد است؛ مرد در کاربرد کهن واژه، در معنی انسان نه گونه نرینه آن. در زبان‌های هند و اروپایی واژه‌ای یگانه هم آدمی را نشان می‌دهد، هم گونه نرینه او را در پارسی

مرد است؛ در انگلیسی (man) در آلمانی (mann) در فرانسوی (homme) در اسپانیایی (hombre) در زبان‌های دیگر هم. این که چرا چنین است، آن سخنی ست دیگر. در دری کهن هم مرد به معنی آدمی است.

در این جمله «مرد» نهاد است. مرد یا آدمی اگر خرد تیره باشد و روشن روان، هرگز دمی در گیتی شادمان نخواهد بود. این دو را باهم می‌سنجد و در برابر یکدیگر می‌نهد؛ به زیباترین گونه و به شیواترین شیوه. در آن سوی، خرد تیره و در این سوی روان روشن. روشن روان خرد تیره، در جهان هرگز شادمان نمی‌تواند بود، چون درست و به آیین نمی‌تواند زیست. شادمان کیست؟ چه کسی به راستی شادمان است؟ شادمانی چیست؟ ده‌ها پاسخ به این پرسش می‌توان داد. از دیدگاه من، بنیادین‌ترین پاسخ این است: شادمان کسی است که به آرامش رسیده است. چه کسی به آرامش می‌رسد! کسی که با خویشتن در کشاکش نیست، چه کسی با خویشتن در کشاکش نیست؟ آنکه خود را شناخته است، چه کسی خود را می‌شناسد؟ خردمند.

اگر شما زیباترین زن جهان، باشید اگر نیرومندترین مرد جهان، اگر توانگرترین سرمایه‌دار، اگر بشکوه‌ترین فرمانروا، و هرچه از این دست باشید، به شادمانی نمی‌توانید رسید؛ مگر آنکه با خویشتن به آشتی رسیده باشید. فرزند آشتی با خویشتن، آرامش است و فرزند آرامش، شادمانی است. از همین روست که خواجه‌ی بزرگ در بیتی گفته است:

خوش وقت بوریا و گدایی و خواب‌امن

کاین عیش نیست درخور اورنگ خسروی

چرا وقت کسی را خوش می‌دارد؛ بینوایی بی‌زر و زور را که در کنار رهگذر بر بوریایی یا بر پلاسی خفته است. او را می‌سنجد با پادشاهی فراخ دست، نیرومند و توانگر که گنجینه‌های زر و سیم را انباشته است. می‌گوید: خوش وقت بوریا و گدایی و خواب‌امن/ کاین عیش (کاین شیوه زندگانی) نیست درخور اورنگ خسروی. زیرا آن گدا هر چند گداست، به آرامش رسیده است. پاسبان هنگامی که می‌خواهد او را از خواب برانگیزد، به ناچار می‌باید چندین بار به او لگد بزند؛ آنچنان خواب او نوشین است و گران. اما آن شاه بر اورنگ خسروی و بر بستر پرنیانی، به آسانی به خواب نمی‌تواند رفت. شاید کسی بگوید؛ مگر خردمندی با روشن‌روانی برابر نیست که استاد یکی را بر دیگری برگزیده است. پاسخ: خیر است؛ روشن‌روانی با خردمندی ناساز است. چون روشن‌روانی می‌تواند از ساده دلی مایه گرفته باشد. از همین‌روست که پیامبر که درودهای خدا بر او باد، گفت: علیکم بالدين العجایز. یعنی بر شما باد که دین را از پیرزنان بیاموزید و فراگیرید. چون پیرزن ساده دل است و روشن‌روان و دل به باورهای خود خوش کرده است. من این را می‌پذیرم که او هم در آرامش و شادمانی است. اما... امایی بزرگ است در اینجا؛ روان‌شناسان می‌گویند پرسمان خیزترین و دشواری آفرین‌ترین واژه در هر زبان، «اما» است. باز می‌گردم به این «اما». روشن‌روانی همیشه برابر با خردمندی نیست. همچنان که پیامبر (ص) گفت: «الاكثر الاهل الجنة البله»؛ بیشینه‌ی بهشتیان، کانایان هستند. (کانا: نادان). چون نادان ساده‌دل است و روشن‌روان. او را به پاس آن دل ساده و روان

روشن، به بهشت می‌برند. اما کسی که اندیشیدن و خرد ورزیدن را آغازید، اندک‌اندک از این ساده دلی و روشن روانی دوری می‌جوید. استاد می‌گوید: انسان راستین کسی است که از روشن‌روانی به خرد روشن می‌رسد. خرد روشن، خردی است که آدمی را از سرگستگی باز می‌دارد. این خرد، مایه آرامش و شادمانی است. آنچه این آرامش و شادمانی را از آن گونه نخستین جدا می‌دارد، آن است که این آرامش و این شادمانی در سایه دانایی، روشنائی درون و خردمندی به دست آمده است. گفتیم: آدمی اگر بی‌خرد باشد، آدمی نیست. آن شادمانی، شادمانی کودکانی سرشت مانی (غریزی) است. این آرامش، شادمانی آرامش و شادمانی است که از فرزائگی، از اندیشه ورزی و از خردمندی برآمده است؛ آرامش و شادمانی که در خور انسان است. در این باره به فراخی می‌توانم گفت، اما می‌انگارم همین اندک بسنده است. آنچه می‌ماند این است که شاهنامه خردنامه است. آنچنان خرد به گونه‌ای آشکار یا نهان در تار و پود شاهنامه درتیده است، که به آسانی می‌توانیم آن را خردنامه بنامیم. زیرا «خرد» یکی از ویژگی‌های بنیادین در انسان ایرانی است. اگر گاهان زرتشت را که کهن‌ترین سروده‌ی آئینی جهان است بخوانید، می‌بینید که خرد در آن سروده‌ها جایگاهی بلند دارد. زرتشت مردمان را به خرد فرا می‌خواند. پیشینه خرد تا بدین پایه در فرهنگ ایران دیرینه است. پیداست که خرد در شاهنامه که نامه فرهنگ و منش ایرانی است، می‌باید بازتابی گسترده یافته باشد.

پرسش: در صحبت‌هایتان فرمودید که در هیچ زبان یا گویشی ابتدا به ساکن نیست. چرا در بعضی گویش‌های محلی زبان فارسی از جمله در سیستان بسیاری از واژه‌ها ابتدا به ساکن است و با همین ابتدا به ساکن شروع می‌شود؛ مثلاً می‌خواهد بگوید: نمی‌توانم، میگوید: من یا برای فعل رفتن می‌گوید: رو. بدون آنکه هیچ‌گونه حرکتی روی حرفی باشد و بسیاری از این دست در گویش سیستانی هست.

پاسخ: شاید آن زمان شما نبودید در این بزم، یا دل‌بدان‌سان که می‌شاید به سخن نداده بودید. من گفتم: که در زبان پارسی هیچ واژه‌ای را نمی‌شناسیم که با سکون آغاز بشود. اما در زبانها و گویش‌های بومی در ایران پس از اسلام، یعنی؛ هم اکنون نیز این هنجار و ریخت دیده می‌شود؛ گویش سیستانی هم یکی از آنها است. در دیگر گویش‌ها و زبان‌های بومی هم ما این ریخت‌های زبانی را هم می‌بینیم. اما در زبان پارسی از میان رفته است. حتی هنگامی که به هر انگیزه‌ای می‌بایست پاس داشته می‌شده، واژه، اندکی دگرگون شده است. یک نمونه برای شما بیاورم: «فریتون». «فریتون» ریخت پهلوی «فریدون» هست. ما این نام را امروز «فریدون» یا «فریدون» می‌گوییم یعنی آن «ف» را زیر و زیر داده‌ایم. اما ریختی کهن‌تر از آن، که بارها در شاهنامه به کار رفته؛ «أفریدون» است، به پاس آنکه آن «ف» همچنان ساکن بماند، آن «أ» به آغاز نام افزوده شده است.

پرسش: آیا بهتر است ابتدا خود شاهنامه را بخوانیم، یا اینکه آن را بخش بخش کنیم و سپس کتاب‌هایی را که درباره‌ی شاهنامه نوشته شده است را بخوانیم؟

پاسخ: بی‌گمان همراه پایه بر متن اصلی. اما سخن در این است که آن متن را چگونه باید خواند. یک زمان شما می‌خوانید و در همان پوسته و رویه می‌مانید. پس بهره می‌برید از آن، از هنر فردوسی و از زیبایی و گیرایی داستان‌های شاهنامه. اما اگر بخواهید شاهنامه را چونان نامه فرهنگ و منش ایرانی و نامه‌ی خویشتن‌شناسی ایرانی بخوانید، به ناچار باید از پوسته به مغز، از کالبد به جان، از آشکار به نهان برسید؛ آن دشوار است.

سخن بدین‌جا رسید، من خوش نمی‌دارم درباره خود بگویم، یا کتاب‌هایی که نوشته‌ام. اما شاید این کتاب، از این دید که گفته‌اید به کارتان بیاید. واپسین کتابی که از من چاپ شده است و همین چند روز پیش بدست داده، کتابی است به نام: «دفتر دانایی و داد»، انتشارات معین. من در این کتاب، داستان‌های شاهنامه را به نوشتار یا به نثر درآورده‌ام. چندین تن این کار را کرده‌اند، اما آنچه این کتاب را از دیگر کتاب‌ها جدا می‌دارد این است که؛ زبانی که من در این کتاب به کار گرفته‌ام، با زبان شاهنامه همساز و هماهنگ است. یعنی اگر کسی این کتاب را بخواند، در زبان همچنان با شاهنامه خواهد ماند. پیداست که داستان‌ها هم یکسره از شاهنامه ستانده شده است. شاهنامه نزدیک به شصت هزار بیت است. شاهنامه، در چاپ مسکو در ۹ پوشینه چاپ شده است. اما این دفتر دانایی و داد، در یک پوشینه (جلد) به چاپ رسیده است. کمابیش ستر است؛ نزدیک به هفتصد و اندی رویه است. اما شناخت آن برای شناخت پیکرینه و برونی با شاهنامه، آسان‌تر است تا خود این شاهکار. اما این همه، برای این